

● کار سخت در کارگاه پدر بزرگ

محمد هفت سال بیشتر نداشت که به مشهد آمد و در کارگاه قالی بافی پدر بزرگش. حاج فتح... بافندگان، مشغول به کار شدند برای آینده اش هنری بیاموزد. آن زمان پدر بزرگش سرپرست هشتاد دستگاه قالی بافی در روستاهای اطراف مشهد بود و پای هر دستگاه سه نفر کار می کردند. او هم به جمع ۲۴۰ نفری اضافه شد که در کنار هم قالی های دوازده متری پشمی با رنگ و طرح های سنتی می بافتند. آن زمان مردم از قالی و قالیچه های دست باف استفاده می کردند.

پدر بزرگش به او کار را آموخت. برخلاف بسیاری از آدم ها که در مکانی آشنا کار می کنند و همه هوایشان را دارند، محمد روزی دوبار از پدر بزرگش با وسیله ای شبیه فنری بلند کتک می خورد. هر شب به خاطر این اتفاق بین پدر بزرگ و مادر بزرگش بحث بود. مادر بزرگش شب ها بدین کبود او را چرب می کرد و به پدر بزرگ می گفت «چرا این بچه معصوم را می زنی؛ گناه دارد...» حرف پدر بزرگش این بود که «او را می زنم تا بقیه حساب کار دستشان بیاید.»

حاج فتح... قبل از اینکه در اطراف راه آهن، سمت حسین آباد قانیه ها سرپرست قالی باف ها شود، خودش در کوچه حمام باغ (چهار راه مقدم طبرسی به سمت پنج راه) دستگاه قالی بافی داشت، اما بعد از ورشکستگی، گردونه زندگی مسیرش را طور دیگری رقم زده بود؛ حالا در تلاش بود که با سخت گیری های زیاد، کسب و کارش دچار مشکل نشود. مادر بزرگ، محمد را به مدرسه فرستاد تا در کنار کار قالی بافی درس بخواند و سری میان سرها در بیاورد، اما رسم آن زمان مدارس بی شباهت به راه و رسم پدر بزرگ نبود و به هر بهانه، بچه ها را فلک می کردند. او که دیگر طاقت این همه کتک را نداشت، بعد از سه ماه، درس و مدرسه را رها کرد و به قالی بافی چسبید.

● فیروزه تراش ها چپ دست بودند

دو سال کار در قالی بافی پدر بزرگ برای محمد به سختی گذشت. او طاقت این را نداشت که بخواهد با آن سن کم برای دیگران الگو باشد تا آن ها درست کار کنند. برای همین تصمیم گرفت نزد دایی اش برود و در حرفه فیروزه تراشی کار کند. دایی اش، علی اکبر خراسانی، شاگرد حاج قاسم مخملباف فیروزه تراش بود. بالاخره در ده سالگی نزد دایی اش مشغول به کار شد. هر چند در این حرفه هم سخت گیری بسیار بود و هر زمان اشتباه می کرد تنبیه می شد. شرایط برایش از کار در قالی بافی بهتر بود.

سنگ های فیروزه، با استفاده از یک ابزار مخصوص و ویژه تراش داده می شوند، چرخشی که روی آن سنباده مخصوص برای تراش سنگ فیروزه قرار دارد. همان طور که محمد آقا مشغول تراش فیروزه هایش است، چرخ تراش را نشانمان می دهد و می گوید: به این دستگاه نگاه نکنید که به سرعت می چرخد و سنگ را تراش می دهد؛ در قدیم دستگاه ها چوبی بود و فیروزه تراش ها مجبور بودند با دست راست، کمانه را که برخی هم به آن زهرود (وسیله ای که بار و ده گوسفند درست شده بود) می گفتند، به سرعت حرکت دهند و با دست چپ فیروزه را تراشند. این سبک کار سبب شده بود فیروزه تراش های قدیم چپ دست باشند، اما الان با دستگاه های برقی سرعت کار بیشتر شده است.

● روزگار خوش فیروزه تراش ها

وقتی کار را یاد می گیرد، با دستگاه حبه کردن و خام تراشی کار می کند و روزی ۲ تومان و ۵ قران به او حقوق می دهند. بعد از چهارده سالگی فوت و فن کار را به خوبی یاد می گیرد و دستمزدش روزی سه تومان و ۵ قران می شود. او همه کار را از دایی اش یاد گرفته است؛ برای همین همان چهارده سالگی نزد شیخ علی عباسپور، یکی از فیروزه تراشان، می رود تا چیزی برای یادگیری از قلم نیندازد. کم کم کسب و کارش خوب می شود و دخل و خرج زندگی اش به خوبی می چرخد. در شانزده سالگی تصمیم می گیرد از دواج کند و بعد از یک سال عقد در هفده سالگی سرخانه و زندگی شان می روند و در محله هفده شهریور ساکن می شوند. هر چند محمد آقا سرمایه اولیه ای برای کسب و کارش نداشت تا بتواند مغازه ای برای خودش باز کند. آن قدر در کارش حرفه ای شده که برای کارمزد هر کارش یک تومان و ۱۵ قران دستمزد می گرفت.

بافندگان که در دهه ۵۰ توانسته است مغازه کوچکی در بازار رضا برای خودش بگیرد، توضیح می دهد: روزگاری بیشتر از پانصد فیروزه تراش در مشهد مشغول به کار بودند. آن زمان بیشتر فیروزه تراش های مشهدی در بازارهای بزرگ و تیمچه های اطراف حرم مطهر رضوی کار می کردند؛ به طور مثال در طبقه پایین سرای ملائکه، کفاشی ها و سماور سازی ها بودند و طبقه بالای آن فیروزه تراش ها کار می کردند. در بازار ناصریه ۲۰۰ تا ۲۵۰ مغازه فیروزه تراشی بود. هر سه طبقه فیروزه تراش ها بودند. در خیابان خسروی نهم چهار تا پنج نفر در ساختمان علیزاده روبه روی بازار سرشور کار می کردند. الان فکر نمی کنم ۱۰ نفر از آن فیروزه تراش های قدیمی باقی مانده باشند.

درد دل فیروزه تراش محله هفده شهریور

بعد از ۵۴ سال تجربه کاری

شغل ما از سکه افتاده است

حمیده صفائی قدیم هارسم بر این بود که بچه ها از همان سن کم حرفه ای بیاموزند و در سنین جوانی مشغول به کار شوند. محمد بافندگان سمانی هم در هفت سالگی نزد پدر بزرگش رفت تا هنر قالی بافی را یاد بگیرد. دست های کوچک محمد توان بزرگ ترها را نداشت و نمی توانست طرح و نقش ها را به خوبی در بیاورد؛ از طرفی هم بازگوشی های کودکانه او سبب می شد روزی چند بار از پدر بزرگش کتک بخورد. بالاخره پس از سه سال، دیگر نتوانست شرایط را تحمل کند؛ به همین دلیل در ده سالگی نزد دایی اش رفت تا هنر فیروزه تراشی را یاد بگیرد. زرق و برق سنگ های فیروزه و تراشیدن آن ها آن قدر برایش جذاب بود که خیلی زود سوار بر کار شد. او حالا بیش از نیم قرن است که در این حرفه کار می کند و در آستانه شصت و چهار سالگی اش می تواند روزانه سیصد دانه تسبیح تراش دهد و برای نخ کشی آماده کند، کاری بسیار سخت و باظرافت که کمتر فیروزه تراشی قبول می کند انجام دهد.

منطقه

